

نوع مقاله: پژوهشی
صفحات ۲۴۶ - ۲۲۹

بررسی چگونگی و چرایی مشکلات اصحاب امامیه در تعیین اعیان امام

علی آقانوری^۱

چکیده

تاریخ شیعه در عصر حضور امامت شاهد اختلافات درون گروهی در عرصه های متعدد کلامی و سیاسی بود. با واکاوی تاریخی این اختلافات و تنازعاتی که گاهی منجر به انشعابات درونی نیز می شد به روشنی درمی یابیم که همه آنها بر محور امامت و شئون و مصادیق آن بوده است. نگارنده در این نوشتار باتکیه بر منابع کهن تاریخی و روایی در صدد تبیین چرایی و چگونگی آن دسته از مشکلاتی است که اصحاب ائمه درباره مصادیق و تعیین اعیان امامت و الگوهای حقیقی آن داشته اند. روشن است که بحث و بررسی دیدگاه های شیعیان نخستین درباره نقش و ویژگی و نیز اسباب اختلافات و نزاع های فرقه ای در میان شیعیان مجال دیگری می طلبد.

واژگان کلیدی

امامت، امامان مصادیق امامت، اصحاب ائمه، نص.

۱. دانشیار دانشگاه ادیان و مذاهب.

طرح مسأله

امامان شیعه برای اثبات امامت خویش و روشن شدن مصادیق شایسته آن تا آنجا که فضای سیاسی و فکری و اجتماعی اجازه می‌داد، از هیچ تلاشی فروگذاری نکردند. آنان با تأکید بر عنصر نص و اعلام و اثبات برتری علمی خود بر دیگران تأکید داشتند. بعلاوه اینکه آنان در ابطال مشروعیت امامت مدعیان، به ویژه علویان (صدوق، ۱۳۵۹، ب ۲۱ تا ۳۰، کلینی، ۱۴۰۱، ۲: ۲۸۵ تا ۳۲۸) تا حدی که بستر آن فراهم بود، رسالت خویش را انجام دادند. این امر با رجوع به میراث حدیثی به جای مانده شیعی به روشنی اثبات می‌شود. تا جایی که با جمع بندی این احادیث می‌توان بر ده‌ها نشانه و اماره برای امامت و مصداق واقعی آن پی برد (کلینی، ۱۴۰۱، ۱: ۱۹۸ تا ۲۰۳ و ۲۸۴ تا ۲۸۶؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ۱: ۲۵ تا ۱۰۴ به بعد؛ صدوق، ۱۴۰۴، ۱: ۱۹۲ تا ۲۰۰؛ پورمحمدی، ۱۳۹۱، ش ۸).

از طرف دیگر تردیدی در ضروری بودن وجود حجت خدا و امام بعد از پیامبر اکرم (ص) از منظر اصحاب شاخص امامیه نبود. برخی از محدثان امامیه قرن دوم با نقل روایات چندی بر این مسأله تأکید فراوان داشتند. اندیشمندان متقدم امامیه و روایان اخبار با الهام از سخنان ائمه بر این باور بوده‌اند؛ که بنا بر سنت الهی زمین هیچ‌گاه خالی از حجت نیست؛ و نبودن امام و حجت موجب از بین رفتن دین خدا است (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۳: ۲۳ تا ۵۴). از زراره نقل شده که به امام صادق (علیه السلام) گفتم: آیا امامی از دنیا می‌رود در حالی که جانشین ندارد؟ حضرت فرمود: (هرگز این گونه نیست). گفتم: پس چگونه است؟ فرمود: اگر امام در زمین نباشد خداوند بر خلقش غضب می‌کند و آنان را عذاب می‌نماید (مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۳: ۳۶). همچنین هشام بن سالم از ابی اسحاق همدانی روایت می‌کند که امیر المؤمنین در مناجات با پروردگار خود می‌خواست تا زمین را هیچ‌گاه از حجت خدا خالی نگرداند؛ چرا که سبب می‌شود تا حجت خدا و بیانات او باطل گردد (همان، ۲۰). هر چند در واسطه‌های نقل این دست از روایات ردپایی از متکلمان نظریه پردازانی چون هشام بن حکم و فضل بن شاذان و حتی یونس بن عبدالرحمن فقیه مسلک به چشم نمی‌خورد اما همین افراد نیز بنا بر گزارش‌های میراث حدیثی و رجالی، از جمله رجال کثی ضرورت وجود امام را برای دیگران با مبانی کلامی و عقلی

ثابت می کردند. وجه همت هشام بن حکم بیشتر به تبیین این مسأله و نظریه پردازی بر محور آن بود. از دیدگاه او برطرف کردن تحیر و اشتباهات مردم، رفع اختلافات آنان و تبیین و تفسیر قرآن و سنت پس از رسول خدا(ص) به واسطه دانشی که از اجداد خویش به ارث برده، مهم ترین دلایل ضروری بودن وجود امام پس از رسول خداست. وی در مناظرات متعددی این دیدگاه را مطرح می کند و دیدگاه مخالفین امامیه را که قرآن و سنت را برای رفع اختلافات کافی می دانند، به چالش کشیده و معتقد است نیاز به شخصی است که در هنگام تحریر در فهم کتاب و سنت به او مراجعه می شود که او امام نامیده می شود(طوسی، ۱۳۴۸، ش ۴۹۰ و ۴۹۴؛ مجلسی، ۱۴۰۳، ۲۳: ۱۷۱). با این همه امامان گاهی با توجه به شرایط خاص سیاسی و یا با توجه به برخی رقبای فکری و چه بسا خانواده‌گی، در تعیین مصداق محذوراتی داشتند.

بنابر گزارش ابوالحسن اشعری اصحاب امامان درباره امکان و جواز جهل به اشخاص ائمه، اختلاف نظر داشته‌اند. عده‌ای همچون عبد الله بن ابی یعفور معتقد بودند که شناخت مصداق امام واجب و ضروری نبوده و ممکن است معرفت امام به برخی عطا نشده باشد و باور جمعی دیگر این بوده که شناخت مصداق امام ضروری است(اشعری، ۱۴۰۵، ۱: ۱۱۶). بنا به گزارش شهرستانی از دیدگاه زراره و اطرافیان، معرفت امام ضروری و جهل به ائمه جایز نیست(شهرستانی، ۱۳۶۳، ۱: ۱۶۶). برخی از پژوهشگران نیز گفته‌اند که دیدگاه هشام بن حکم و اصحاب او منطبق با نظریه ابن ابی یعفور بوده چرا که معرفت اضطراری منحصر در معرفت خداست و از دیدگاه اصحاب هشام سایر معارف از جمله معرفت امام، ضروری نبوده و با ابزار اکتساب و استدلال بدست می آید(منتظری، ۱۳۹۳، ش ۱۰). اصحاب ملل و نحل مانند اشعری و شهرستانی فضای اختلافات اصحاب در این باره را بیش از اندازه مبهم ترسیم کرده‌اند(شهرستانی، ۱۳۶۳، ۱: ۱۴۴ تا ۱۵۴؛ اشعری، ۱۴۰۵، ۱: ۹۹ تا ۱۰۲). توضیح اینکه هر چند مجادلات و رقابت‌های سیاسی - مذهبی برخی از علویان با امامان اثنی عشری و پیروان شیعی آن‌ها و اختلاف آنان در تعیین امام، اختلافی مبنایی و برگرفته از نوع نگاه هر یک از طرفین به خاستگاه و جایگاه و ویژگی‌های رهبری و امامت بود. بعد از ظهور کیسانیه، شیعیان زیدی - اعم از حسنی و حسینی، علوی و غیر علوی - به هر دلیلی راه و رسم

خود را از امامان شیعه و پیروان خالص و عقیدتی آن‌ها جدا ساختند. عده‌ای نیز بنا بر گزارش نوبختی و دیگران، با مشاهده اختلاف و مشاجرات سادات حسنی و حسینی دچار تردید شده و گفتند بهتر است صبر کنیم تا ببینیم که خود این دو شاخه بر چه کسی اتفاق نظر می‌کنند (اشعری قمی، ۱۳۶۱، ۱۹، ۷۰ تا ۷۲؛ نوبختی، ۱۳۵۵، ۱۹، ۵۲ به بعد)؛ دیگر پیروان ائمه نیز در انتخاب امامان و نوع نگاه خود به ویژگی‌های امام هم داستان‌نماندند. این دسته از پیروان و اطرافیان شیعی امامان - بر خلاف گروه‌های کیسانی و زیدی - به تسلسل، تعیین ائمه از پیش خدا و بایستگی معرفی آن‌ها توسط امام قبلی فی الجمله اعتقاد داشتند. با این همه بنا بر گزارش‌های مختلف روایی، رجالی، و سراسر آثاری نظیر فرق الشیعه نوبختی و المقالات والفرق اشعری قمی، همواره بعد از درگذشت هر امامی با بحران تعیین امام روبرو می‌شدند و گاهی در امام قبلی متوقف می‌شدند و گاهی مصادیق مختلفی را برای امامت گزینش می‌کردند (مفید، بی تا، ۳۰۵ تا ۳۲۷). اما با گذشت زمان مصداق امام برای اکثریت شیعیان روشن می‌شد. خاستگاه اصلی این بحران و سردرگمی رابایستی در محذورات و محدودیت‌های سیاسی امامان در معرفی و تبیین روشن ویژگی‌ها و مصادیق خاص رهبری (صدوق، الامامه والتبصره من الحیره، ۱۳۶۳ ص ۹ تا ۱۰)، صغر سن برخی از امامان (کلینی، ۱۴۰۱، ۱: ۳۲۱ تا ۳۲۲، ۳۲۴)، به علاوه پراکندگی اصحاب شیعی آنان جستجو کرد. این عوامل بود که اسباب ابهام در نصوص و محدودیت امامان را در بیان صریح مصادیق امام، و حتی در مواردی اسباب انشعاب شیعیان را فراهم ساخت. بنابراین فقدان نصوص بر امامت آنگونه که برخی می‌گویند مشکل آنها نبود. فضای آلوده و مبهمی که مدعیان امامت در بیت علوی ایجاد کرده بودند، نیز مزید بر علت شده بود. درست است که با توجه به مساعدت بسترهای سیاسی و اجتماعی، هر یک از ائمه تا حدودی علاوه بر بیان شرایط کلی در معرفی امامت حقه، مصادیق واقعی آن را مشخص می‌کردند. محدثان شیعی نیز به این میراث توجه کافی داشته و اشارات و نصوص هر یک از امامان را برای امام بعدی برای ما گزارش کرده‌اند (کلینی ۱۴۰۱، ۱: ۲۸۵ تا ۳۳۳). تعبیر و قرائن حالیه و مقالیه در خود این دست از روایات نیز شاهد بر مدعای مورد اشاره است. به عنوان مثال امامان گاهی برای تأکید بر شناخت مصداق امام بعدی گواهانی از اصحاب می‌گرفتند. و یا گاهی

آن را مکتوب می کردند (همان، ۳۰۷ تا ۳۱۱، ۳۱۵، ۲۹۸). و یا امر امامت را با تأکید و قسم روشن می ساختند و یا اصحاب آن‌ها را قسم می دادند که امر را روشن کنند (همان، ۲۸۰، ۳۰۸). از طرفی اصحاب گاهی با تأکید از امام می خواستند که مصداق واقعی امام را روشن کند (همان، ۳۲۳، ۳۲۶) و امامان نیز گاهی آن را به زمان خاص خودش موکول می کردند و در مواردی در اواخر عمر امامت خود مصداق امام بعدی را معرفی می کردند (همان، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸). گاهی نیز از راه‌های شناخت امام و اینکه آیا در شاخصه‌های دیگری از بنی هاشم و اهل بیت و از جمله عمو و دایی امکان دارد یا نه (همان، ۲۸۵ تا ۲۸۸) دو برادر و حتی گاهی نه با نام مشخص که بلکه با بیان نشانه‌هایی خاص چون: دارا بودن سلاح و کتاب، فرزند بزرگتر و گاهی با کنایه و اشاره (همان، ۲۹۷، ۳۰۳ تا ۳۰۴، ۳۲۶) و آن هم نه برای همگان (همان، ۳۲۴) بلکه برای افراد خاص امر را روشن می ساختند. همه اینها حکایت از آن دارد که موضوع تعیین مصداق امام به آن روشنی و آسانی نبود که تکلیف همگی اصحاب امامیه روشن باشد و امامان نیز گاهی به جای تعیین الگوهای مشخص، شرایط علمی ویژه‌ای را برای حقانیت امام آورده و شاید اطلاق عنوان امامیه به جای اثنی عشریه برای شیعیان در آن زمان، از این جهت باشد از این روی وقتی ملاحظه می کنیم برخی از اصحاب و حتی برجستگان آن‌ها در امر مصداق امامت متحیر می شدند نه جای تعجب است و نه حتی سرزنش آنها، چرا که فضای سیاسی و اجتماعی و برخی محذورات درون گروهی اجازه چنین کاری را نمی داد به گفته برخی حدیث پژوهان خروج از نظام امامت در آن زمان، به سبب بی تقوایی و پیروی از هواهای نفسانی و یا با هدف بدعت گذاری نبوده است، چرا که شناخت ائمه اثنی عشر، به گونه خاص و همراه با نام آنها، بدان صورت که ما امروزه می دانیم، در آغاز روشن نشده بود. اساساً شناخت و آگاهی اصحاب از امامان و امامت آن‌ها به مرور زمان انجام گرفت. صحابه و پیروان اهل بیت در زمان امام باقر (علیه السلام) پس از آنکه معنای امامت را فهمیدند و به امامت ایشان و پدران وی باور پیدا کردند، بدون آنکه اسامی و اوصاف و شمایل آنان را بشناسند. امامان نیز تنها در موقع ناچاری و در صورت امنیت درخواست اصحاب را پاسخ می دادند چرا که به جان خویش خوف داشتند و به این سبب نصوص در این باب کم شده و هر زمان

که امامی از دنیا می‌رفت و یا شهید می‌شد شیعه در امام پس از وی اختلاف می‌کردند و نمی‌دانستند به چه کسی باید اقتدا کنند و به چه کسی مراجعه کنند. با این که در میان آن‌ها بزرگان از فقها و متکلمان و حافظان حدیث و دین وجود داشتند. اگر نزد آنان و در دسترس آنان احادیث بسیاری که ما در عهد غیبت صغری و کمی قبل از آن داریم وجود می‌داشت آنان به سمت و سوی این اختلاف‌ها کشیده نمی‌شدند (بهبودی، معرفه الحدیث، بی تا، ۹۴) از جمله شواهد اینکه برخی از کسانی که به عنوان واقعی‌گری و فطحی‌مذهب شناخته شده بودند توسط رجالیون امامیه مورد وثوق قرار گرفته‌اند. این حکایت از آن دارد که باورهای این افراد در عین فساد عقیده معلول ناآگاهی و جهل به مصداق بوده و نه از روی قصد و تعمد به ویژه اینکه بنا بر گزارشها برخی از فطحیه و واقفه از انحراف خود بازگشتند. هر چند امامان همان گونه که گذشت کم و بیش و با توجه به شرایط، البته برای افراد خاص به تبیین جایگاه امامت و جانشین بعد از خود می‌پرداختند (کلینی، ۱۴۰۱، ۱: ۲۸۶ تا ۳۲۹، ۳۷۲). با این همه این اقدام آنان نیز در مواردی همراه با شرط عدم افشای اسرار امامت و جلوگیری از اعلام همگانی آن بود (جعفری، ۱۳۷۴، ۳۴۴ تا ۳۴۸؛ حرعاملی، ۱۴۰۳، ۱۲: ۲۸۹). گرچه همین عده خاص نیز گاهی با افشای اسرار، اسباب درد سر خود و یا امام خویش را فراهم می‌ساختند (طوسی، ۱۳۴۸، ش ۴۷۶ تا ۴۷۸، ۴۸۸). خلاصه این که با همه تلاش امامان جانشینی امام بعدی توسط امام قبلی برای همه اصحاب و پیروان شیعی ائمه در عصر حضور به ویژه با توجه به حساسیت‌های سیاسی و جو فشار و تقیه نیز پراکندگی اصحاب ائمه در مناطق مختلف و دور از امامان، روشن و قابل دسترس نبود (صدوق، ۱۳۵۹، ۷۵). آنچه بیشتر از همه روشن شده بود ویژگی‌های کلی بود و روشن شدن و قابل دسترس و همگانی شدن مصادیق آن را بایستی از برکت تلاش‌های بعدی محدثان دانست. تصور برخی از شیعیان درباره مراد از قائم و اینکه گمان می‌کردند امام قائم یعنی امامی که دست به قیام و حرکت سیاسی بزند و حاکمیت و عدالت را برقرار کند موجب شده بود که آنان در مصداق واقعی امام بعدی دچار تردید شوند (کلینی، ۱۴۰۱، ۱: ۳۰۷). نتایج زیان بار این سردرگمی میان اصحاب بحران در تعیین مصادیق واقعی امام شد.

مواردی از اختلاف در مصادیق امامت

در اینجا با توجه به اهمیت این بحث، مواردی از این گزارش‌ها را که حکایت از محدودیت امامان در معرفی مصادیق امامت از یک طرف و از سوی دیگر سرگردانی اصحاب امامان دارد با استناد به منابع تاریخی و حدیثی پی می‌گیریم.

۱- اشعری قمی در کتاب المقالات یکی از عوامل سرگردانی برخی از شیعیان درباره امامت امام حسین (ع) و عدول از پذیرش امامت آن حضرت را به اختلاف امام با برادرش حسن بن علی (ع) در شیوه مقابله با دستگاه حکومت اموی و قیام آن حضرت و صلح امام حسن راجع می‌داند (اشعری قمی، ۱۳۶۱، ۲۵). بعد از شهادت امام حسین (ع) و قیام مختار شیعیان و حتی اصحاب خاص امام سجاد به ویژه با توجه به بزرگتر بودن محمد بن حنفیه در حقانیت امامت امام سجاد در تحیر بودند (طوسی، ۱۳۴۸، ۱۲۵ تا ۱۲۴؛ اشعری قمی ۱۳۶۱، ۲۰ تا ۲۱). هر چند بنابر برخی گزارش‌ها خود محمد بن حنفیه روی خوشی به این ادعاها نشان نداد. همچنین عمر بن ریاح در ابتدا قائل به امامت امام باقر (علیه السلام) بود، اما پس از مدتی وی با تعدادی از یاران خود از امامت حضرت روی گردان شد و دلیل آن این بود که وی از امام باقر (علیه السلام) سؤالی نمود و پاسخی دریافت کرد. پس از گذشت یک سال مجدداً همان سؤال را از حضرت نمود اما پاسخی بر خلاف پاسخ سال قبل از حضرت شنید. در اینجا عمر به امام گفت: پاسخ امسال شما بر خلاف پاسخی است که سال گذشته بیان کردید. امام فرمود: این صحیح است لکن پاسخ سال گذشته بر اساس تقیه صادر شد. در اینجا بود که عمر بن ریاح در امامت امام باقر (علیه السلام) دچار شک و تردید گردید (نوبختی، ۱۳۵۵، ۶۰. طوسی، ۱۳۴۸، ۲۳۷).

۲- در دوران دیگر امامان نیز ماجرا اینگونه بود به عنوان نمونه در مواردی برخی از اصحاب از امام صادق (علیه السلام) می‌خواهند که نام ائمه را ببرد آن حضرت از امام علی (علیه السلام) تا امام باقر را می‌شمارد و بدون نام بردن از خود و دیگر امامان بعدی جواب این اصحاب را درباره دیگر ائمه و حتی شخص خودش بگونه‌ای سربسته پاسخ می‌دهد و نام امامان را روشن نمی‌کند (برقی، ۱۴۱۹، ۱: ۲۸۸ تا ۲۸۹؛ کلینی، ۱۴۰۱، ۱: ۲۸۰ تا ۲۸۱، ۳۷۸ تا ۳۷۹، ۳۳۳؛ صفار، ۱۳۶۲، ۱۷۵-۱۷۶). یا در مواردی از اصحاب می‌خواهد

که نام او را به عنوان امام فاش نسازند (عیاشی، ۱۳۶۳، ۱: ۳۲۷). و یا صرفاً به معیارهای کلی برای امامت اشاره می‌کند (کلینی، ۱۴۰۱، ۱: ۳۷۹). و نیز این گزارش تاریخی معروف است که آن حضرت برای گمراه کردن مخالفان و خلیفه عباسی چندین نفر از جمله منصور را به عنوان وصی خود تعیین می‌کند (کلینی، ۱۴۰۱، ۱: ۳۱۰؛ عطاردی، ۱۳۹۰، ۱: ۳۹۰) و این خود از اسباب سردرگمی اصحاب در تعیین امام واقعی بود. از هشام بن سالم روایت شده که گفت: پس از وفات امام صادق (علیه‌السلام) من و محمد بن نعمان (مؤمن الطاق) در مدینه بودیم و مردم بر سر عبدالله بن جعفر انجمن کرده بودند که او پس از پدرش امام است. پس ما بر او در آمدیم و مردم نزد او بودند. از او مسائلی پرسیدیم که درست پاسخ نداد ما در کوچه های مدینه سرگردان بودیم و می‌گفتیم به سوی مرجئه، قدریه، معتزله، زیدیه و خوارج برویم که شخصی ما را راهنمایی کرد و نزد موسی بن جعفر برد. هنگام ورود بر حضرت ایشان فرمود: نه به سوی مرجئه و نه هم قدریه و نه به سوی معتزله، زیدیه و نه هم خوارج. حضرت به پرسش‌هایم پاسخ درست داد اطمینان به امامت حضرت یافتم و جریان را به ابو جعفر احوال و زراره و ابو بصیر گفتم. آنان نیز بعد از دریافت پاسخ پرسش‌های خود یقین به امامت حضرت پیدا کردند. سپس مردم به دیدار حضرت رفته و از اطراف عبد الله متفرق شدند. فقط گروه عمار ساباطی بر عقیده خود باقی ماند (مفید، بی تا، ۲: ۲۲۱ تا ۲۲۳؛ کلینی، ۱۴۰۱، ۱: ۳۵۱؛ اربلی، ۱۴۰۱، ۳: ۱۲ تا ۱۴). جالب است بدانیم این سردرگمی برای افرادی بود که امروزه از مهم‌ترین و مشهورترین اصحاب امامان به حساب می‌آیند! با توجه به این قبیل گزارش‌هاست که آیت الله شبیری زنجانی می‌گوید: خیلی از اصحاب ائمه حتی امثال زراره نمی‌دانستند که امام بعدی کیست. شرط ایمان آنها فقط این بود که به امام زمان خود و امامان قبلی ایمان داشته باشند. اشخاص ملزم به ایمان به ائمه بعدی نبوده‌اند تا نام آنها را بدانند (درس رجال در مدرسه حقانی قم، سال ۱۳۶۲، رک: سایت سخن تاریخ همراه با فایل صوتی).

از گفتگوی ابوبصیر با امام صادق (ع) هم برداشت می‌شود که وی از جانشین آن حضرت اطلاع نداشته است. بنا به خبری از کلینی، ابوبصیر گوید نزد آن حضرت بودم که صحبت از اوصیا پیش آمد. من به اسماعیل فرزند ایشان اشاره کردم اما او فرمود چنین

نیست و کار به دست خداست. ائمه را یکی پس از دیگری می فرستد (کلینی، ۱۴۰۱، ۱: ۲۷۷). مرحوم مجلسی دو احتمال برای منظور ابوبصیر مطرح کرده است: یکی اینکه درخواست کرده اسماعیل جزو اوصیا باشد، دیگر اینکه سؤال کرده آیا او وصی است یا نه؟ آنگاه احتمال اول را ترجیح می دهد (مجلسی، مرآه العقول، ۳: ۱۸۳). چنانکه ملاصالح در شرح این خبر می نویسد: ابوبصیر و دیگر شیعیان تصور می کردند اسماعیل امام بعدی است (مازندرانی، شرح الکافی، ۶: ۷۸). ابوبصیر در جای دیگری هم به امام گفته یکی از طرفداران مختار را دیدم که گفت محمد حنفیه امام است. امام صادق (ع) فرمود چرا پاسخ او را ندادی؟ ابوبصیر گفت نمی دانستم چه بگویم. امام فرمود می گفتی پیامبر، علی و حسنین (علیهما السلام) را وصایای پس از خود معرفی کرده است (کلینی، ۱۴۰۱، ۱: ۲۹۱). اگر نام ۱۲ امام برای ابوبصیر معلوم و در میان شیعیان مشهور بود، به راحتی پاسخ آن شخص را می داد.

در خبر دیگری برید بن معاویه نقل می کند که محمد بن مسلم به امام صادق (ع) گفت از بیماری شما مطلع شدیم و می ترسیم {شما را از دست بدهیم}. کاش به ما اعلام می کردید چه کسی {جانشین شماست}؟ بنا به این روایت، امام صادق (ع) از معرفی امام بعدی طفره رفته و فرمود: علی بن ابی طالب (ع) عالم بود و علم، به وراثت می رسد. عالمی از دنیا نمی رود جز آنکه بعد از او کسی هست که مثل علم او را داشته باشد (همان، ۳۷۹). تا پایان این خبرنامی از امام بعدی برده نمی شود و امام در پاسخ محمد به مطالب کلی و ارائه معیارهایی بسنده می کند!

همچنین از علی بن یقظین روایت شده است که گفت همین که حضرت صادق (علیه السلام) وفات یافت، مردم قائل به امامت عبدالله بن جعفر شدند و اختلاف در این باره واقع شد (طوسی، ۱۳۴۸، ۱۵۴، ۱۵۶ / ش ۲۵۱). تقیه امامان از دشمنان سیاسی و نیز رقبای کلامی گاهی موجب می شد که امام با پاسخ دوگانه از ددرهای خود و اصحاب خویش کم کند؛ اما همین کار موجب سردرگمی اصحاب می شد. به عنوان نمونه اسحاق بن عمار صیرفی نیز می گوید: نزد امام صادق اشاره به امامت اسماعیل پس از آن حضرت نمودم و امام انکار فرمودند این گزارش حکایت از آن دارد که این صحابی تصور می کرده

که اسماعیل امام است (نعمانی، ۱۴۰۳، ۲۲۴). در روایت دیگری آمده است: ولید بن صبیح به امام صادق عرض کرد: عبد الجلیل به من گفته که شما اسماعیل را وصی خود قرار داده اید. امام این مطلب را انکار کرد و امام کاظم را به او معرفی فرمود (مجلسی، ۱۴۰۳، ۴۸: ۲۲). با توجه به این سردرگمی‌ها و تصور برخی نسبت به امامت اسماعیل بود که امام صادق (علیه السلام) پس از آنکه اسماعیل در گذشت، اصرار داشت که شیعیان مرگ او را با اطمینان خاطر بپذیرند زیرا تصور زنده بودن وی - با توجه به سوابق مهدویت وی که در میان برخسایای شیعیان ترویج شده بود - خطر پیدایش فرقه جدید را در میان شیعه به دنبال داشت و اصرار امام صادق (علیه السلام) بر مرگ اسماعیل نیز برای جلوگیری از همین انحراف بود. زراره گوید: در خانه امام صادق (علیه السلام) بودم که حضرت به من دستور داد تا داود بن کثیر رقی، حمران، ابو بصیر و مفضل بن عمر را پیش آن حضرت حاضر کنم. پس از آنکه نامبرندگان حاضر شدند، پشت سر آنان افراد دیگری هم به تدریج وارد شدند. بعد از آنکه تعداد حاضران به سی نفر رسید، امام فرمود: «ای داود! رو انداز را از روی اسماعیل بردار» او رو انداز را از روی اسماعیل کنار زد. امام پرسید: ای داود! آیا او مرده است یا زنده؟ داود گفت: او مرده است. سپس حاضران به دستور امام یکی پس از دیگری جسد او را دیدند و اعتراف به مرگ وی نمودند. امام بار دیگر این کار را تکرار فرمود تا این که اسماعیل را به قبرستان آوردند و موقعی که می‌خواستند او را در لحد بگذارند، امام افراد را وا داشت تا به مرگ او شهادت دهند؛ آنگاه بر جانشینی موسی بن جعفر به عنوان امام پس از خود تأکید فرمود (نعمانی، ۱۴۰۳، ۲۲۷) شیخ مفید می‌نویسد روایت شده که امام صادق (علیه السلام) در مرگ اسماعیل به شدت گریست و اندوه عظیمی او را فرا گرفت و بدون کفش و ردا جلو تابوت او راه افتاد و چندین بار دستور داد تابوت را بر زمین بگذارند و هر مرتبه صورت او را می‌گشود و به آن نگاه می‌کرد. منظورش از این کار آن بود که حتمیت درگذشت او را که جانشین پدرش می‌دانستند ثابت کند و در عین حال در حیات خود این شبهه را از میان بردارد (نعمانی، ۱۴۰۳، ۳۲۸؛ مفید، بی تا، ۱: ۲۶۷). با همه اینها گزارش گران از چندین فرقه شیعی پس از آن حضرت خبر داده اند.

در هر صورت گزارش‌های روایی نیز حاکی از آن است که با وجود آزادی نسبی در

زمان امام صادق (علیه السلام) و تلاش آن حضرت در معرفی امام بعدی البته برای برخی از اصحاب (کلینی، ۱۴۰۱، ۱: ۳۰۷ تا ۳۱۱)، برخی دیگر از اصحاب هنوز از امام بعدی و جانشین امام خبر نداشتند. با همه اینها گزارش گران از شکل گیری چندین فرقه شیعی پس از آن حضرت خبر داده اند. به عنوان نمونه مفضل بن عمر گوید: خدمت امام صادق (علیه السلام) بودم که ابوابراهیم (موسی بن جعفر) (علیه السلام) وارد شد و او جوانی بود. امام فرمود: وصیت مرا در باره این بپذیر (و بدانکه او امام است) و امر امامت او را با هر کدام از اصحابت که مورد اطمینان است در میان گذار. در ضمن حدیثی دیگر که راجع به امر امامت امام کاظم است، امام صادق بعد از آگاه کردن فیض بن مختار از جانشین خود به وی می گوید: بدان که خداوند اظهار این مطلب را به کسی پیش از تو به ما اجازه نفرموده است (کلینی، ۱۴۰۱، ۱: ص ۳۰۸ / ش ۳ و ۹۴) و برخی دیگر از اصحاب نیز از امام با تاکید می خواستند که مصداق امام بعد از خود را روشن تر کند. این پدیده در زمان هر یک از امامان بعدی نیز رخ نمود.

۳- این وضعیت در زمان موسی بن جعفر بگونه ای بود که نصر بن قابوس، صحابی امام هفتم با این تعلیل که بعد از امام صادق (علیه السلام) «ذهب الناس یمیناً و شمالاً» با تأکید از امام موسی بن جعفر می خواهد که امام بعد از خودش را معین کند (صدوق، ۱۴۰۴، ۳۱ تا ۴۱). صدوق نیز در کتاب عیون اخبار الرضا، گزارش هایی نقل می کند که گویا هر یک از اصحاب با توجه پرسش های آنان از امام نسبت به مصداق واقعی امام پس از آن حضرت چندان آگاهی روشنی نداشتند (صدوق، ۱۴۰۴، ۱: ۳۱ تا ۴۱) البته این امام همام تا آنجا که مقذور بود به روشنگری امر امامت و معرفی امام شایسته بعد از خود پرداخت. نصوص مورد اشاره به امامت امام رضا (علیه السلام) نیز از دیگر امامان بیشتر گزارش شده است (همان، ۳۱ تا ۴۱). امام کاظم (علیه السلام) حتی برای روشن شدن جانشین خود و جلوگیری از بهانه سازی های بعدی، گواهی ده ها صحابی مورد وثوق را در باره جانشین بعد از خود طلبید (همان، ۱: ۳۷). اقدام آن حضرت تا حدود زیادی از افتراق شیعیان بعد از وی جلوگیری کرد. با این حال بعد از آن حضرت نیز تاریخ شیعه شاهد ماجرای ظهور پدیده واقفی گری و شکل گیری فرقه واقفیه بود. درست است که برخی از اصحاب آن

بزرگوار مقهور طبع ذلت پذیر بشری شده و به منظور حفظ و تصرف اموالی که به دستور آن حضرت از شیعیان گرفته بودند از مسیر امامت حقه تخطی کردند (همان، ۱۰۴؛ طوسی، ۱۳۴۸، ش ۸۷۱، ۸۸۸)، اما پر واضح است که زمینه فکری و اجتماعی پذیرش ادعا و بهانه آنان از قبل فراهم شده بود (ناصری، ۱۴۰۹، ۱: ۷۹ تا ۱۲۷). تحقیقاً جو فشارهای سیاسی خلفا و حساسیت‌های برخی از گروه‌های داخلی به علاوه پراکندگی اصحاب شیعی آن حضرت به گونه‌ای بود که نه همه اصحاب آن حضرت قادر بودند از امر امامت و سرنوشت امام خود اطلاع روشنی به دست بیاورند و نه این که جرئت آن را داشتند که مثلاً در پیش کارگزاران خلیفه با این ادعا که موسی بن جعفر امام ماست مرگ امام را گواهی کنند و خود را در معرض شناسایی قرار دهند. جالب توجه اینکه بنا بر گزارش‌ها افرادی نظیر یونس بن عبدالرحمن نیز برای مدتی هر چند کوتاه به واقفه متمایل شده بودند و این امر فقط به خاطر عدم آگاهی روشن ایشان از مصداق امامت بود (طوسی، ۱۳۴۸، ص ۴۹۳/ش ۹۴۴؛ ناصری، ۱۴۰۹، ۲: ۲۱۵ تا ۲۱۸) هر چه که بود حداقل این پیامد ناگوار را داشت که حجم زیادی از انرژی و فرصت بدست آمده برای امام رضا (علیه‌السلام) را که می‌بایستی در راه ترویج بیشتر تفکر شیعی و میراث اهل بیت کند مصروف مبارزه با انحراف و اقفیه شد. البته که هر چه زمان می‌گذشت تجربه رقیبان سیاسی و مخالفان اهل بیت نیز بیشتر می‌شد.

یزید بن سلیط گوید: به موسی بن جعفر (علیه‌السلام) عرض کردم: مانند خبری که پدرت (علیه‌السلام) به من فرمود، شما هم بفرمایید (و مصداق امام را برایم روشن کنید). امام فرمود: آری، پدرم در زمانی بود که مانند این زمان نبود یعنی در این زمان باید تقیه کرد. به حضرت عرض کردم: هر که به این جواب قناعت کند، لعنت خدا بر او باشد! حضرت را خنده سختی گرفت، سپس فرمود: ای ابا عماره! به تو خبر دهم که من از منزلم بیرون رفتم و به فلان پسر و وصیت کردم و در ظاهر پسران دیگرم را هم با او شریک کردم ولی در باطن تنها به او وصیت کردم. اگر کار دست من می‌بود، امامت را به پسر قاسم می‌دادم که او را دوست دارم و نسبت به او مهربانم، ولی این اختیار با خدای عزوجل است؛ هر کجا خواهد قرار دهد. خبر امامت او (در خواب) از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به

من رسیده و خود او و معاصرانش را به من نشان داده است و او نیز تا از پیغمبر (صلی الله علیه و آله) و جدم علی صلوات الله علیه خبر نرسد به کسی از ما وصیت نکند (کلینی، ۱۴۰۱، ۱: ص ۳۱۳ / ح ۱۴).

۴- در روزگار امامت امام هشتم نیز گویا تقدیر چنین رقم خورده بود. بنا بر نقل کتاب «قرب الاسناد» هنگامی که از امام رضا (علیه السلام) در باره جانشین وی پرسش می شود، امام از دادن پاسخی روشن خودداری می کند و می گوید اکنون وقت پاسخ به این پرسش نیست. با این حال در برابر درخواست سؤال کننده مبنی بر این که نباید به مشکلی که بعد از پدرت دچار شدیم روبرو شویم، به وی پاسخ می دهد که بر امام لازم است که در باره امام بعدی به وقت خود حجّت را تمام کند (حمیری، ۱۹۴۸، ۱۶۶ تا ۱۶۷). بعد از شهادت آن حضرت نیز به ویژه با توجه به کودک بودن امام جواد تردیدهایی از طرف اصحاب شده بود (کلینی، ۱۴۰۱، ۱: ۳۲۲) و حتی نقل شده که برخی اصحاب با آن امام مناظراتی داشتند و امام به آنها می گوید شک خودتان را درباره امامت من و کار پدرم برطرف کنید (همان، ۲۲۰). همچنین ابوجریر قمی گوید: به حضرت ابوالحسن (امام رضا) (علیه السلام) عرض کردم: قربانت کردم، شما دانسته اید که من از همه بریده و تنها به پدرت و سپس به خودت گرویده ام، آنگاه برایش سوگند یاد کردم و گفتم: به حق رسول خدا صلی الله علیه و آله و حق فلان بن فلان (علی و حسن و حسین) تا به خودش رسیدم که آنچه به من خبر دهی به احدی از مردم نمی گویم و از او در باره پدرش پرسیدم که آیا زنده است یا وفات کرده؟ فرمود: به خدا وفات کرده است. عرض کردم: قربانت کردم، شیعیان شما روایت می کنند که سنت چهار پیغمبر در باره اوست. فرمود: سوگند به خدایی که جز او شایسته پرستشی نیست، پدرم وفات یافت [هلک] عرض کردم: غیبت یا وفات مرگ. فرمود: مرگ، عرض کردم: شاید از من تقیه می کنی؟ فرمود: سبحان الله! عرض کردم: به شما وصیت کرده است؟ فرمود: آری، عرض کردم: کسی را به شما در وصیت شریک کرد؟ فرمود: نه. عرض کردم: هیچ یک از برادران امام شما هست؟ فرمود: نه. عرض کردم: پس شما امامید؟ فرمود: آری (همان، ۳۸۰). پس از شهادت آن حضرت نیز امامیه با توجه به سن کم امام جواد دچار ابهام در امامت آن حضرت شدند و عده ای از

امامت وی برای شیعیان سرباز زده و امامتش را موکول به بعد از بلوغ آن حضرت کردند (اشعری قمی، ۱۳۶۱، ۹۷). و برخی در چگونگی و سرچشمه علم آن حضرت چون و چراهایی کردند که در جای خود اشاره می‌کنیم. چنانکه ملاحظه می‌شود، در این احادیث که نمونه‌های آن زیاد است، نه تنها مصداق امام برای برخی از اصحاب برجسته امامان روشن نبود بلکه امامان نیز از معرفی روشن آن برای همگان تحاشی داشتند و برای آنان که بیان می‌کردند نیز به پنهان داشتن این موضوع گوشزد می‌کردند.

۵- علی بن عمرو عطار گوید: خدمت حضرت ابوالحسن عسکری (امام دهم) (علیه السلام) رسیدم و هنوز پسرش ابو جعفر (محمد) زنده بود و من گمان می‌کردم او امام است. عرض کردم (قربانت گردم) کدام یک از پسرانت را امام بدانم؟ فرمود: تا امر من به شما نرسد، هیچ یک را به امامت مخصوص ندانید. عطار گوید: بعد از مدتی دوباره به حضرت نوشتم: امر امامت متعلق به کیست؟ حضرت برایم نوشت «متعلق به پسر بزرگترم». و ابو محمد بزرگتر از ابو جعفر بود (کلینی، ۱۴۰۱، ۱؛ ص ۳۲۶/ح ۷). بنا بر گزارشی دیگر آن حضرت از تحیر شیعیان درباره خودش اظهار ناراحتی کرده و می‌گوید آن آزاری را که من به خاطر تردید اصحابم در باره امامت خویش دیدم هیچ یک از امامان قبلی ندید (صدوق، ۱۳۵۹، ۲۲۲). بعد از رحلت آن حضرت بود که باز برخی از اصحاب به برادرش جعفر متمایل شدند و توجیه آن‌ها این بود که امام هادی به امامت او وصیت کرده و اشعری قمی از این گروه با عنوان «جعفریة الخالص» یاد می‌کند (اشعری، ۱۳۶۱، ۱۰۱). بحران در تعیین و شناخت مصداق واقعی امامت پس از رحلت امام حسن عسکری به اوج خود رسید تا جایی که برخی از اصحاب امامیه اصل وجود امام بعد از آن حضرت را انکار کردند (کلینی، ۱۴۰۱، ۱: ۳۳۷). و در برخی گزارش‌های حدیثی از این مهم به حیرت تعبیر شده است (همان، ۳۳۹). البته این حیرت به ویژه با توجه به جو خفقان شدید و حساسیت‌های سیاسی طبیعی نیز بود و حتی پیروان اهل بیت از بردن نام جانشین آن حضرت و اطلاع از مکان او منع شده بودند (همان، ۳۳۰ تا ۳۳۳). درست است که امامان قبلی پیش از آن زمینه‌های پذیرش غیبت امام را فراهم ساخته بودند (همان، ۳۳۵ تا ۳۴۳) اما با ملاحظه تعبیر همان روایاتی که به این منظور صادر شده بود نیز در می‌یابیم که امامان در

معرفی مصداق امام بگونه‌ای که برای همگان قابل فهم باشد محذوراتی داشتند و از این رو بیشترین اختلافات درباره امام و امامت بعد از رحلت ایشان گزارش شده است (اشعری قمی، ۱۳۶۱، ۱۰۲ تا ۱۱۶؛ نوبختی، ۱۳۵۵، ۹۶ به بعد؛ شهرستانی، ۱۳۶۳، ۱: ۱۵۲ تا ۱۵۳).

نتیجه گیری

مجادلات و رقابت های سیاسی - مذهبی برخی از علویان با امامان اثنی عشری و پیروان شیعی آنها و اختلاف آنان در تعیین امام و وظایف و کارکرد آن، اختلافی مبنایی و برگرفته از نوع نگاه هر یک از طرفین به خاستگاه و جایگاه و ویژگی های رهبری و امامت بود. بعد از ظهور کیسانیه، شیعیان زیدی - اعم از حسنی و حسینی، علوی و غیر علوی - به هر دلیلی راه و رسم خود را از امامان شیعه و پیروان خالص و عقیدتی آنها جدا ساختند. عده ای نیز بنا بر گزارش نوبختی و دیگران، با مشاهده اختلاف و مشاجرات سادات حسنی و حسینی دچار تردید شده و گفتند بهتر است صبر کنیم تا ببینیم که خود این دو شاخه بر چه کسی اتفاق نظر می کنند؛ البته آرزویی که هیچ گاه برآورده نشد. با این حال دیگر پیروان ائمه نیز در انتخاب امامان و نوع نگاه خود به ویژگی های امام هم داستان نماندند. درست است که این دسته از پیروان و اطرافیان شیعی امامان - بر خلاف گروه های کیسانی و زیدی - به تسلسل، تعیین ائمه از پیش خدا و بایستگی معرفی آنها توسط امام قبلی اعتقاد داشتند. با این همه بنا بر گزارش های متکلمان و ملل و نحل نگاران شیعی همواره و بعد از درگذشت هر امامی به دلایل مختلفی با بحران تعیین امام روبرو می شدند و به تبع آن، مصادیق مختلفی را برای امامت گزینش می کردند و میان اصحاب امامان مجادلاتی در باب مصداق و کارکرد امام رخ می نمود (این مهم را علاوه بر فرق الشیعۀ، نوبختی و کتاب المقالات و الفرق قمی الفصول المختارۀ شیخ مفید به تفصیل گزارش شده است. به استثنای افراد غالی که مدعیات آنها فراتر از موضوع امام و امامت بود، شکل گیری گروه های از بین رفته و یا باقیمانده ای چون، ناووسیه، اسماعیلیه، واقفیه، و قطعیه را باید با توجه به چنین عاملی مورد توجه قرار داد. هر چند همه موارد اختلافی را نمی توان الزاماً به معنای اختلاف فرقه ای دانست.

فهرست منابع

۱. نعمانی، ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، الغیبه، موسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۲. اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الاثمة، بیروت، دارالکتاب الاسلامی، ۱۴۰۱ ق.
۳. اشعری قمی، سعد بن عبدالله، (۱۳۶۱). المقالات و الفرق، با مقدمه و تصحیح محمد جواد مشکور، تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
۴. اشعری، ابوالحسن، مقالات الاسلامیین واختلاف المصلین، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، ۱۴۰۵ ق.
۵. بحر العلوم، سید محمد مهدی، رجال السید بحر العلوم، تحقیق محمد صادق بحر العلوم و حسینی بحر العلوم، انتشارات مطبعة الاداب، چاپ اول، نجف اشرف، ۱۳۸۶ ق.
۶. برقی احمد بن محمد بن خالد؛ رجال البرقی، تحقیق جواد القیومی الاصفهانی، قم: نشر القیوم، ۱۴۱۹ ق.
۷. بغدادی، عبدالقادر: الفرق بین الفرق، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، المكتبة العصرية، بیروت، ۱۹۹۸ م.
۸. بهبودی، محمد باقر، معرفه الحدیث، وزارت فرهنگ و آموزش عالی، تهران،
۹. جعفری، حسین، (۱۳۷۴). تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه سید محمد تقی آیت الهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۱۰. حر عاملی، محمد بن حسین، (۱۴۰۳ ق). وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، تحقیق عبدالرحیم ربانی شیرازی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۱۱. حمیری، ابی سعید بن نشوان، (۱۹۴۸ م). الحور العین، با تحقیق و مقدمه کمال مصطفی و مقدمه محمد زاهد الکوثری، قاهره: مکتبه الخانجی.
۱۲. رسی قاسم بن ابراهیم بن اسماعیل، مجموعه کتب و رسائل الامام القاسم بن ابراهیم الرسی، تحقیق عبدالکریم احمد جدبان، صنعاء، دارالحکمه الیمانیه،
۱۳. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، (۱۳۵۹ ق). کمال الدین و تمام النعمه، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۱۴. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، (۱۴۰۴ق). عیون اخبار الرضا، مقدمه و پاورقی حسین اعلمی، بیروت: موسسه الاعلمی للمطبوعات.
۱۵. صدوق، الامامه والتبصره من الحیره، مدرسه الامام مهدی، ۱۲۶۳
۱۶. صفار، ابو جعفر محمد بن الحسن بن فروخ، (۱۳۶۲). بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد (صلی الله علیه و آله)، تصحیح و تعلیق میرزا محسن کوجه باغی التبریزی، قم: مشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی.
۱۷. طوسی، محمد بن حسن، (۱۳۴۸). اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، با مقدمه حسن مصطفوی، مشهد: دانشگاه مشهد، دانشکده الهیات و معارف اسلامی.
۱۸. عیاشی، ابی نصر محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، تصحیح هاشم رسولی محلاتی، تهران، مکتبه العلمیه الاسلامیه، ۱۳۶۳.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۱ق). اصول الکافی، تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری، بیروت: دارصعب.
۲۰. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق). بحار الانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۱. مجلسی، مراد العقول فی شرح اخبار آل الرسول
۲۲. مفید، محمد بن نعمان، (بی تا). الارشاد، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: انتشارات الاسلامیه.
۲۳. ملایری معزی، اسماعیل، (۱۴۱۴ق). جامع احادیث الشیعہ، به اشراف آقا حسین طباطبایی بروجردی.
۲۴. منتظری، امامت در مدرسه کلامی کوفه. فصل نامه امامت پژوهی، شماره ۱۰
۲۵. ناصری، ریاض محمد حبیب، الواقفیه، دراسة تحلیلیه، الجز اول، المؤتمر العالمی للامام الرضا (علیه السلام)، مشهد، ۱۴۰۹ ق.
۲۶. نوبختی، حسن بن موسی، (۱۳۵۵). فرق الشیعہ، نجف اشرف: مکتبه مرتضویه.
۲۷. عطاردی، عزیز الله، مسند الامام الکاظم، ج ۱، ص ۳۹۰: تهران، نشر عطارد، ۱۳۹۰ ش
- پورمحمدی، نعیمه، اعیان ائمه علیهم السلام، جستاری در راه های اثبات اشخاص ائمه، امامت پژوهی، شماره ۸، زمستان

